

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۹
زمستان ۱۳۹۳، ص ۶۹-۴۷

وضعیت حقوقی قرارداد دارای موضوع نامشروع در فقه امامیه*

سید علی رضوی

دانشجوی دکتری دانشگاه علوم اسلامی رضوی

Email: razavi1515@gmail.com

دکتر رضا حق پناه

استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی

Email: rhaghp@yahoo.com

چکیده

در خصوص وضعیت حقوقی قرارداد دارای موضوع نامشروع بین فقیهان امامی اختلاف نظر وجود دارد؛ هرچند برخی قائل به صحت چنین قراردادی هستند اما بیشتر فقیهان قائل به بطلان و حرمت عمل نامشروع موضوع قرارداد شده‌اند. در میان قائلان به بطلان برخی آن را به عنوان قاعده و اصل اولیه در این قراردادها پذیرفته و برای اثبات آن به ملک نبودن منفعت حرام، مالیت نداشتن آن، عدم قدرت بر تسلیم، تناقض در شریعت و سلب احترام مال حرام توسط شارع استناد کرده‌اند. برخی دیگر با نقد دیدگاه گروه اول، براساس روایاتی چون روایت تحف العقول قائل به بطلان چنین قراردادی شده‌اند. در این مقاله ما به بررسی دیدگاه‌های مطرح در این خصوص پرداخته و در پایان با نقد تمامی دیدگاه‌ها و رد دلایل اقامه شده، با جمع‌بندی برخی از روایات که در ابواب مختلف فقهی مطرح شده است بطلان و حرمت چنین قراردادی را به شیوه جدیدی به اثبات رسانده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: بطلان، مالیت نداشتن، ملک نبودن، عدم قدرت بر تسلیم، تناقض در شریعت،

روایت تحف العقول.

مقدمه

در فقه امامیه در ابواب مختلف، فقیهان به لزوم مشروع بودن موضوع قرارداد تصریح کرده‌اند. از جمله در بحث مکاسب محرمه به فروش اموالی که شرع آن را حرام دانسته و برای آن ارزشی قائل نیست از قبیل خمر (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳/ ۱۸۶؛ همو، المبسوط، ۳/ ۱۸۸؛ طبرسی، ۱/ ۵۲۵) و نجاسات (اردبیلی، ۸/ ۳۹؛ کاشف الغطاء، ۱۲) پرداخته و این قبیل معاملات را باطل می‌دانند. هم‌چنین در باب شروط یکی از شروط صحت شرط را خلاف شرع نبودن آن می‌دانند. (خراسانی، ۲۳۷؛ انصاری، ۱۹/۶؛ حسنی، ۴۱۱) در باب اجاره نیز فقهای امامیه در بیان شروط منفعت موضوع عقد اجاره ابتدا شرط اباحه را ذکر می‌کنند (حسینی روحانی، ۱۹/۱۹؛ فیض کاشانی، ۳/ ۱۰۶؛ اصفهانی، وسیلة النجاة، ۳۹۷؛ عاملی، ۵/ ۴۲۲؛ فقعی، ۱۵۸؛ شهید اول، ۱۵۶) و بر اساس آن اجاره خانه برای نگه‌داری خمر و اجاره وسایط نقلیه برای حمل و نقل خمر را باطل و فاقد اثر می‌دانند (اشتهاردی، ۲۴/۲۷؛ حکیم، ۹/۱۲؛ حائری، ۲/ ۲۱۴؛ حلی، ۳/ ۲۵؛ کیدری، ۲۷۵؛ فیض کاشانی، ۳/ ۱۰۶؛ بحرانی، الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع، ۱۲/ ۱۴۳؛ خوانساری، ۳/ ۴۶۷؛ شیرازی، قدرت الله انصاری و پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۳/ ۱۴۳؛ مصطفوی، ۲۱۵) هرچند در خصوص اشتراط اباحه در موضوع عقد بین فقیهان اختلاف چندانی به چشم نمی‌خورد اما با این وجود در خصوص دلیل اشتراط این شرط و وضعیت حقوقی قرارداد دارای موضوع نامشروع اختلاف دیدگاه‌های زیادی وجود دارد تا جایی که برخی از فقهان بزرگ قائل به بطلان عقد به عنوان قاعده اولیه و برخی دیگر قائل به بطلان چنین عقدی به دلیل روایات خاص شده‌اند. در مقابل گروه دیگری از فقها قائل به صحت عقد و حرمت موضوع آن هستند. (بحرانی، الحقائق الناضرة، ۲۱/ ۵۵۲) در این مقاله ما با بررسی دیدگاه‌های مزبور و نقد آن پرداخته و در پایان دیدگاه منتخب را بیان می‌نماییم.

مراد از موضوع قرارداد

هرچند قانون مدنی در بند ۳ ماده ۱۹۰ معین بودن موضوع معامله را به عنوان یکی از شروط اساسی صحت معاملات مطرح کرده است اما در این قانون تعریفی از موضوع ارائه نشده است. «موضوع معامله یا قرارداد عبارت است از اموال (عین معین، کلی در معین، کلی فی الذمه) یا عمل (مثبت یا منفی) حقوقی یا مادی که شخص بر اساس قرارداد مالک و یا متعهد به انجام یا ترک آن می‌شود.» (شهیدی، ۲۷۶) برخی دیگر موضوع قرارداد را این‌گونه

تعریف کرده‌اند: «موضوع معامله عبارت است از مبادله دو مال یا ایجاد تعهد و به طور کلی اعمالی که برای تحقق یافتن آن تراضی می‌شود» (کاتوزیان، ۴۲۵/۱) بنابراین اگر قرارداد مورد نظر طرفین اجاره باشد موضوع آن تملیک منافی است که در برابر عوض معین قرار می‌گیرد، و اگر قرارداد ایشان بیع باشد موضوع قرارداد عین خارجی یا مال کلی است که در برابر عوض به دیگری تملیک می‌شود. بنابراین مراد ما از موضوع قرارداد در این جا همان مال یا عملی است که نسبت به انجام یا ترك آن تعهد شده است (طاهری، ۱۶۱ / ۲) فقیهان در عقد بیع از موضوع تعبیر به عوضین و در برخی دیگر مانند صلح (خمینی، ۴۷۱/۲) و اجاره (کرکی، ۱۴۲/۷) تعبیر به متعلق کرده‌اند.

دیدگاه‌های موجود در خصوص قرارداد دارای موضوع نامشروع

در خصوص سرنوشت قرارداد با موضوع نامشروع فقیهان دیدگاه‌های مختلفی مطرح کرده‌اند. برخی از ایشان ضمن باطل دانستن چنین قراردادی این بطلان را به عنوان قاعده اولیه پذیرفته و خود را در اثبات آن بی‌نیاز از اقامه دلیل خاص می‌بینند (رشتی، ۲۹۰؛ اصفهانی، الاجاره، ۲۴۵؛ خویی، المستند فی شرح العروة، ۴۴/۴؛ خمینی، ۵۷۲/۱؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۴۷/۲؛ یزدی، العروة الوثقی، ۱۱/۵؛ حکیم، ۱۰/۱۲؛ مصطفوی، ۲۱۵؛ بجنوردی، ۱۴۶/۷؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵۵۳/۲۱؛ نائینی، ۱۵/۱) برخی دیگر برای اثبات بطلان آن به روایاتی از معصومان که در خصوص اجاره یا سایر ابواب آمده است و برخی آیات قرآنی مانند آیه «لا تعاونوا علی الاثم و العدون» استناد کرده‌اند. (بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵۵۳/۲۱) برخی دیگر از فقها نیز این قرارداد را صحیح ولی دارای حرمت شرعی می‌دانند. دیدگاه‌های مطرح شده در این خصوص که در ادامه مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

أ- صحت قرارداد و حرمت انتفاع از موضوع نامشروع

از دید برخی قرارداد دارای موضوع نامشروع صحیح است زیرا هرچند شارع از انجام عمل موضوع قرارداد یا استفاده از آن نهی کرده است اما این نهی فقط باعث حرمت عمل خواهد بود و به صحت قرارداد خللی وارد نخواهد آورد زیرا نهی در معاملات باعث بطلان نخواهد بود و فقط در اعمال عبادی نهی شارع موجب بطلان عمل خواهد بود. (بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵۵۲/۲۱)

در نقد این دیدگاه باید گفت نهی از معامله به دو صورت قابل تصور است؛ یا نهی به

ارکان معامله تعلق گرفته است که باعث بطلان آن خواهد شد و یا به امری خارج از ارکان معامله تعلق گرفته مانند نهی از معامله در وقت نماز جمعه که باعث بطلان قرارداد نخواهد بود؛ باید ببینیم نهی شارع به کدام یک از این دو تعلق گرفته و با توجه به آن حکم معامله مذکور را استنباط کنیم. ما در پایان اثبات خواهیم کرد که نهی به یکی از ارکان معامله که عوضین باشد، تعلق گرفته و صلاحیت موضوع نامشروع را برای معوض واقع شدن نفی می‌کند.

ب- بطلان عقد دارای موضوع نامشروع مطابق قاعده

برخی از فقهای امامیه (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۵؛ خویی، المستند فی شرح العروة، ۴۴/۴؛ خمینی، ۵۷۲/۱؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱۴۷/۲؛ یزدی، العروة الوثقی، ۱۱/۵؛ حکیم، ۱۰/۱۲؛ مصطفوی، ۲۱۵؛ بجنوردی، ۱۴۶/۷؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ۵۵۳/۲۱؛ نائینی، ۱۵/۱) می‌فرمایند که در صورتی که موضوع قرارداد منفعت حرام باشد قاعده کلی در معاوضات اقتضا می‌کند که این معامله باطل باشد و برای اثبات آن نیاز به دلیلی از آیات و روایات نداریم. هریک از این فقها برای اثبات مدعای خود بیان و دلیلی ارائه داده است که به بررسی آن می‌پردازیم:

عدم مالکیت انسان نسبت به منفعت حرام

برخی از فقیهان (حکیم، ۱۰/۱۲؛ نائینی، ۱۵/۱؛ رشتی، ۲۹۰) می‌فرمایند: منفعت حرام ملک انسان نیست و یکی از شروط صحت هر عقدی این است که شخص مالی را که به دیگری انتقال می‌دهد مالک باشد (رشتی، ۲۰۹؛ بجنوردی، ۱۴۶/۷) اما در این جا به دلیل این که عقلاً نسبت به منفعت حرام برای شخص ملکیت قائل نیستند و او را مالک منفعت نامشروع نمی‌دانند وی توان انتقال این منفعت را نخواهد داشت و عقد باطل خواهد بود (حکیم، ۸/۱۱؛ یزدی، العروة الوثقی (المحشی)، ۱۱/۵؛ الیهبانی، ۷۴/۱) به عقیده ایشان اگر این استدلال را بپذیریم دیگر نیازی به اضافه کردن شرط لزوم اباحه منفعت احساس نخواهد شد زیرا در صورتی که موضوع عقد منفعت حرامی باشد به دلیل فقدان یکی دیگر از شروط لازم برای صحت قرارداد که لزوم ملک بودن موضوع آن می‌باشد، عقد باطل خواهد بود.

به عقیده ما این دلیل تمام نیست زیرا اولاً: هیچ‌گونه تنافی بین حرمت تکلیفی و ملکیت که یک حکم وضعی است وجود ندارد زیرا آن‌گونه که برخی از بزرگان فقها می‌فرمایند: (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۵) تنافی بین دو شی یا تنافی بالذات است و یا بالعرض؛ و تنافی بالذات

هم به یکی از ۳ صورت تضاد، تناقض و تضایف خواهد بود. میان حرمت تکلیفی و ملکیت هیچ‌یک از این اقسام سه‌گانه تنافی ذاتی وجود ندارد؛ وجود تنافی عرضی نیز نیاز به وجود عارضی خارج از ذات این دو دارد که یا باید حکم عقلا باشد و یا بیانی از شارع؛ در چنین مواردی بر خلاف تصور این فقیهان، عقلا شخص را مالک منفعت حرام می‌دانند و برای او اعتبار ملکیت می‌کنند برای مثال درجایی که کسی اسلحه‌ای را به منظور استفاده صرف در خودکشی خریداری می‌کند هرچند عمل او مذموم است اما باز هم عقلا او را مالک اسلحه و منافع آن می‌دانند. اما اگر بگوییم شرعاً مالک نیست نیاز به دلیل خواهیم داشت که چنین دلیلی از سوی مستدلان ارائه نشده است.

مالیت نداشتن منفعت حرام

از دید برخی فقیهان (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۶؛ تبریزی، ۶۴/۳) اگر منفعتی از جانب شارع حرام شده باشد هرچند انسان مالک آن می‌شود اما این منفعت مالیت و ارزش نخواهد داشت و حال آن‌که یکی از شروط صحت هر قراردادی این است که موضوع آن مالیت داشته باشد بنابراین قراردادی که موضوع آن منفعت حرامی باشد به دلیل عدم وجود شرط مالیت در موضوع آن باطل خواهد بود. این دلیل نیز چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد زیرا هرچند منفعتی ممکن است از دید شارع مقدس حرام شده باشد اما این امر نمی‌تواند دلیل بر سقوط مالیت آن در دید عقلا باشد شاهد این ادعا هم این است که در موارد زیادی اشیائی وجود دارد که دارای منفعت حرام است اما با این وجود عقلا برای آن مالیت قائل هستند از قبیل مواد مخدر که به دلیل ضرری که به سلامتی شخص وارد می‌کند حرام است با این وجود عقلا برای آن مالیت قائل هستند. منافع نیز در این حکم تابع اعیان می‌باشد و منفعت حرام هم از دید عقلا مال محسوب می‌شود و شارع مقدس اگر بخواهد این چنین منفعتی را از مالیت اسقاط کند باید دلیل خاصی برای آن باشد و در فرض مسأله ما چنین دلیلی نداریم.

عدم قدرت بر تسلیم

عده‌ای از فقیهان برای اثبات بطلان قراردادی که موضوع آن نامشروع است به عدم وجود قدرت بر تسلیم در این قراردادها استناد کرده‌اند. به عقیده ایشان غرض از عقد بیع دستیابی هریک از طرفین به عوض است و در صورتی که این عوض از جانب شارع ممنوع و حرام شده باشد شخص قدرت بر تسلیم آن را نخواهد داشت زیرا آن‌چه که توسط شارع مقدس منع شده باشد ممتنع شرعی است و «الممتنع شرعاً کالممتنع عقلاً» (خویی، المستند فی شرح

العروة، ۴/۴۵) از این استدلال نیز این‌گونه جواب داده شده است که قدرت بر تسلیم شرط مستقلاً به شمار نمی‌رود و اشتراط آن تنها به این دلیل است که منفعتی که متصرم الوجود است و لحظه به لحظه به وجود می‌آید در صورت فقدان امکان استفاده از دید شرع، خود به خود از بین می‌رود و وجود خارجی نخواهد داشت و بنابراین شخص نمی‌تواند آنرا به دیگری انتقال دهد. (خویی، المستند فی شرح العروة، ۴/۴۵)

لزوم تناقض در شریعت

آقای خویی پس از نقل استدلال‌های مطرح شده توسط دیگر فقیهان، دلیل بطلان قراردادی را که دارای موضوع نامشروع است لزوم تناقض در شریعت در فرض صحت چنین قراردادی می‌داند. (خویی، المستند فی شرح العروة، ۴/۶۴) ایشان می‌فرمایند: در صورتی که موضوع قرارداد نامشروع باشد ادله صحت (احل الله البيع) و لزوم قراردادها (أوفوا بالعقود) شامل آن نخواهد شد چرا که صحت عقد یعنی ترتب آثار قانونی مانند تسلیم و تسلّم بر آن و در جایی که مورد قرارداد نامشروع باشد این ادله با ادله دیگری که تسلیم مورد نامشروع را جایز نمی‌داند تنافی دارد. به عبارت دیگر در صورتی که شخصی خودرو خود را به دیگری اجاره دهد تا از منفعت حرام آن (حمل مواد مخدر) استفاده کند از یک طرف مطابق عموم اوفوا بالعقود باید خودرو را به مستاجر تسلیم کند و از طرفی به دلیل حرمت شرعی این کار تسلیم خودرو به مستاجر حرام خواهد بود و این مستلزم تناقض است زیرا از یک جهت وفای به مضمون قرارداد واجب شد و از طرف دیگر حرام. (خویی، المستند فی شرح العروة، ۴/۴۶)

این بیان با اشکالاتی مواجه است زیرا اولاً: در این فرض اصلاً تناقضی وجود ندارد زیرا ما در اینجا سه امر مجزا از هم داریم که عبارتند از وجوب وفای به عقد، تسلیم موضوع عقد با طرف مقابل، عمل طرف مقابل که شرعاً یا قانوناً ممنوع می‌باشد و این سه عنوان با یکدیگر هیچ‌گونه تنافی ذاتی ندارند و آنچه که حرام است عمل مستأجر است و این حرمت به تسلیم مال موضوع قرارداد به او سرایت نخواهد کرد. ثانیاً: وجود تناقض بین ادله وجوب وفا به عقد و ادله حرمت عمل شخص و نتیجه حاصله از آن که حرمت تسلیم بود نیاز به دلیل خاص دارد. محقق خویی دلیلی ارائه نداده‌اند. این احتمال وجود دارد که مستند ایشان حرمت اعانه بر اثم و عدوان باشد که اگر چنین باشد با این اشکال مواجه است که ایشان اصل حرمت اعانه بر اثم و عدوان را قبول نکرده‌اند. (خویی، موسوعة الامام خویی، ۷/۳۵۸؛ همو، مصباح الفقاهه، ۱/۱۶۲)

وجوب وفای به عقد باید آن را مضمول «أوفوا بالعقود» دانسته و قائل به وجوب وفا به آن باشیم.

ثالثاً: حتی در صورتی که دلیل وجوب وفای به عقد شامل آن نباشد و بگوییم تسلیم مال حرام است ممکن است به وسیله سایر عمومات مانند آیه تجاره عن تراض لزوم پای‌بندی به عقد را اثبات کنیم. علاوه بر این امر به وفای به عقد در «أوفوا بالعقود» نیز امری ارشادی است و دلالت بر صحت و لزوم عقد دارد و نمی‌توان از آن وجوب شرعی را برداشت کرد تا مستلزم تناقض در شریعت باشد.

رابعاً: حتی اگر این استدلال را صحیح بدانیم فقط می‌توان در باب اجاره اشخاص به آن تمسک کرد ولی در اجاره اعیان این امکان وجود ندارد زیرا همان‌گونه که در رد استدلال به ملک نبودن منفعت نامشروع بیان شد در جایی که موضوع قرارداد اجاره عینی باشد آنچه که حرام است استفاده مستأجر است که در اختیار و مالکیت موجد نمی‌باشد. (هاشمی شاهرودی، ۱۰۲/۱)

سلب احترام مال حرام توسط شارع

برخی از فقیهان برای بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع این‌گونه استدلال کرده‌اند که منفعت و عمل حرامی که موضوع قرارداد است اگرچه ملک و مال محسوب می‌شود اما شارع مقدس با حرام نمودن آن، احترام آن‌ها را سلب کرده است و مالی که از دید شارع احترامی نداشته باشد مال نبوده و قابل معامله و معاوضه نخواهد بود (سبحانی، المواهب فی تحریر احکام المکاسب، ۲۹۲؛ اصفهانی، الاجاره، ۲۴۶). در جواب این استدلال آن‌گونه که برخی از فقیهان بیان داشته‌اند می‌توان گفت که باید بین مالیت و عدم احترام نزد شارع تفکیک قائل شده چنان‌که اموال کافر حربی هرچند از دید شارع احترامی ندارد اما مال محسوب می‌شود و اگر به دست مسلمانی افتاد خرید و فروش آن جایز خواهد بود بنابراین محترم بودن نزد شارع نمی‌تواند از شرایط نفوذ قرارداد شمرده شود. (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۶) علاوه بر این باید گفت سلب احترام از چنین مالی نیاز به ارائه دلیل دارد و اگر دلیل اثبات آن روایاتی باشد که دیگر فقیهان نیز به آن استناد کرده‌اند دیگر این بطلان مطابق قاعده نبوده بلکه مستفاد از آن روایات خواهد بود.

نبود سلطنت بر تصرف در موضوع نامشروع

استدلال دیگری که توسط فقیهان برای بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع مطرح شده

است که در چنین عقدی سلطنت بر تصرف در موضوع قرارداد که یکی از شرط نفوذ معامله است وجود ندارد چراکه وقتی شارع آن را حرام کرده است از دید شارع انجام آن ممنوع شده و «الْمَمْنُوعُ شَرْعاً كَالْمَمْنُوعِ عَقْلاً» بنا براین قدرت و سلطنت شخص بر موضوع نامشروع از بین خواهد رفت. (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۶) اشکالی که بر این استدلال وارد است این است که در آن تفکیکی بین سلطنت وضعی و تکلیفی صورت نگرفته است. هرچند سلطنت تکلیفی مالک بر موضوع حرام توسط شارع نفی شده است اما این امر خللی به صحت قرارداد وارد نخواهد کرد زیرا سلطنت تکلیفی در صحت و نفوذ قرارداد مداخله‌ای ندارد و سلطنت وضعی نیز در این جا توسط نفی نشده است و نفی آن نیاز به دلیل دارد که ما در پایان مقاله به آن اشاره خواهیم کرد.

تاکنون دیدگاه کسانی که بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع را مطابق قاعده می‌دانستند مورد نقد و بررسی قرار دادیم و دیدیم که هیچ‌یک از این استدلال‌ها از دید فقهی کامل و تمام نبوده و با اشکالاتی مواجه است. بنابراین همان‌گونه که بسیاری از فقیهان گفته‌اند نوبت به بررسی دلائل خاصی می‌رسد که می‌توان برای اثبات بطلان چنین قراردادی به آن استناد کرد. گروهی از فقیهان برای اثبات این مطلب به آیاتی از قرآن و برخی به روایات استناد کرده‌اند که در ادامه به بررسی و نقد آن می‌پردازیم.

ج- بطلان عقد دارای موضوع نامشروع بر اساس آیات قرآن و روایات

گروهی از فقیهان پس از رد استدلال‌های مطرح شده توسط کسانی که بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع را مطابق قاعده می‌دانستند برای اثبات این مطلب به آیاتی از قرآن و برخی روایات استناد کرده‌اند که در ادامه به بررسی و نقد آن می‌پردازیم.

استدلال به آیه ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ (نساء: ۲۹)

منفعت در اجاره باید حلال باشد وگرنه عوضی که در مقابل آن گرفته می‌شود مصداق «اکل مال به باطل» بوده و عقد نیز باطل خواهد بود (شیرازی، الفقه، ۶۰/۵۷) به این دلیل که عوضی که بایع یا موجر دریافت می‌کند در مقابل منفعت حرامی است که به دیگری واگذار کرده است و حرام شرعی مطمئناً یکی از مصادیق باطلی است که در آیه آمده است. برخی از فقیهان اهل سنت نیز برای اثبات بطلان چنین قراردادی به همین آیه استناد کرده‌اند. (سید السابق، ۱۸۳/۳)

این استدلال نیز با اشکالاتی مواجه است (رشتی، ۲۹۰) زیرا آن‌گونه که برخی از فقیهان نیز گفته‌اند مراد از «باء» در آیه شریفه بای سببیت است نه مقابله؛ یعنی اموال یکدیگر را به اسباب

باطل نخورید و نسبت به موردی که عوض معامله باطل (نامشروع) باشد به این آیه شریفه نمی‌توان استدلال کرد. (ایروانی، ۱/ ۲) چرا که در قرارداد دارای موضوع نامشروع، اصل قراردادی که سبب ایجاد ملکیت بوده است مشروع می‌باشد. به علاوه نمی‌توان در خصوصی عملی یا منفعتی که صرفاً حرمت تکلیفی دارد صراحتاً حکم به اکل به باطل بودن عوضی که در مقابل آن دریافت می‌شود نمود.

استدلال به آیه ﴿ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ﴾ (مائده: ۲)

هرگاه کسی منفعت حرامی را در اختیار دیگری قرار دهد در واقع او را بر انجام این کار یاری کرده است و این عمل مصداق اعانه بر اثم و عدوان که منهی عنه است می‌باشد و نهی هم در اینجا بر فساد عمل دلالت دارد و در نتیجه چنین قراردادی باطل خواهد بود. زیرا این نهی به یکی از ارکان عقد که عوضین باشد متوجه است و این گونه می‌گوید که موضوع نامشروع صلاحیت لازم برای این که موضوع قرارداد باشد را ندارد. (اردبیلی، ۵۵/۱۰) فاضل نراقی نیز بعد از نقل اجماع برای اثبات بطلان هر نوع قراردادی که موضوع یا هدف طرفین آن نامشروع باشد به این آیه استناد می‌کند و می‌فرماید: بطلان تمام این قراردادها به این دلیل است که مصداق اعانه بر اثم و عدوان است که در کتاب و سنت منع شده است. (نراقی، ۹۶/۱۴) برخی از فقهای اهل سنت نیز برای اثبات حرمت اجاره برای انجام فعل حرام به این آیه استناد کرده‌اند. (بهوتی، ۳/ ۶۵۷)

در این استدلال نیز این گونه می‌توان خدشه کرد که اولاً: در خصوص اصل حرمت اعانه بر اثم و عدوان به این معنا که فرد مقدمه ارتکاب گناه توسط دیگری را فراهم نماید، اختلاف دیدگاه زیادی بین فقیهان وجود دارد و علی‌رغم این که برخی آن را مطلقاً حرام می‌دانند اما در مقابل گروهی این دیدگاه را قبول نداشته و استدلال به آیه شریفه را تنها برای اثبات حرمت تعاون بر اثم و عدوان تمام می‌دانند و نسبت به اعانه بر اثم این دلیل را کافی نمی‌دانند زیرا از دید ایشان تعریف تعاون بر فراهم کردن مقدمات انجام عمل حرام توسط دیگر صادق نمی‌باشد. (مازندرانی، ۱/ ۱۲۹) محقق ایروانی نیز در توضیح عبارتی از شیخ انصاری می‌فرماید: «این که مرحوم شیخ می‌فرمایند نمی‌توان قرارداد بیع را به مجرد اعانه بر اثم بودن باطل دانست صحیح می‌باشد.» (ایروانی، ۱/ ۱۳)

ثانیاً: همان‌طور که بیان شد آیه شریفه نمی‌تواند حرمت اعانه بر اثم و عدوان را اثبات کند. حتی اگر این توان را داشته باشد بازهم این اشکال اساسی باقی است که هیچ‌گونه ملازمه‌ای

بین حرمت که حکمی تکلیفی است و بطلان که حکمی وضعی است وجود ندارد مگر دلیل خاصی این ملازمه را به اثبات برساند. (حائری، ۳۹۶/۱)

روایت جابر یا صابر از امام صادق(ع)

یکی از روایاتی که فقیهان برای اثبات بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع به آن استناد کرده‌اند روایتی است از امام صادق(ع) که راوی آن مردّد است بین صابر و جابر و در برخی نسخ به صورت صابر و بیشتر به نقل از جابر آمده است. متن این روایت این گونه است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الرَّجُلِ يُؤَاجِرُ بَيْتَهُ يُبَاعُ فِيهَا الْخَمْرُ قَالَ حَرَامٌ أَجْرَتُهُ. «از امام صادق(ع) در خصوص مردی که خانه‌اش را اجاره می‌دهد تا در آن شراب فروخته شود، سوال کردم ایشان فرمودند: اجرت چنین اجاره‌ای حرام است» (کلینی، ۵/۲۲۷؛ طوسی، الاستبصار، ۵۶/۳) در این روایت امام از اجاره دادن خانه برای فروش خمر نهی کرده‌اند و اجرت آن را حرام می‌دانند.

آقای خویی در مستند با این استدلال که اگرچه در وسائل الشیعه راوی این روایت صابر و مجهول الحال است اما شیخ در تهذیب (طوسی، تهذیب الاحکام، ۶/۳۷۲؛ همو، همان، ۷/۱۳۴) روایت را به نقل از صابر آورده ولی جابر نیز در برخی از نسخ به جای صابر ذکر شده است و مراد از این جابر همان جابر جعفی است که ثقة و از اصحاب امام صادق(ع) می‌باشد، این روایت را معتبر و قابل استناد می‌دانند. (خویی، المستند فی شرح العروة، ۴/۴۷) با این وجود ایشان در مصباح الفقاهه استدلال به این روایت را به دلیل ضعف سند آن قابل قبول نمی‌دانند (خویی، مصباح الفقاهه، ۱/۱۶۵) بنابراین ایشان این روایت را قابل استناد نمی‌دانند چون از حیث سند ضعیف است. علاوه بر این از آنجا که این روایت در نسخ قدیمی و خطی کافی نیز به هر دو صورت صابر و جابر آمده است و صابر مجهول است روایت از نظر سند قابل استناد نبوده و دچار مشکل است (مروی، ۲۳۷) اما در صورتی که دلالت آن تمام باشد می‌تواند مویدی بر بطلان چنین قراردادی باشد هرچند از دید برخی فقیهان این روایت دارای معارض بوده و با روایت ابن اذینه^۱ در تعارض است و نتیجه تعارض دو روایت تساقط هر دو از حجیت و رجوع به عموماً صحت عقود می‌باشد اما این سخن درست نیست زیرا موضوع آن

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِوَعِ أَسْأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُؤَاجِرُ سَفِينَتَهُ أَوْ دَابَّتَهُ مِمَّنْ يَحْمِلُ عَلَيْهَا أَوْ فِيهَا الْخَمْرَ وَالْخَنَازِيرَ فَقَالَ لَا بَأْسَ. (طوسی، ۵۶/۳)

روایت جایی است که شخص حیوان یا کشتی ای را اجاره می‌کند و بعد از انعقاد عقد، از آن برای حمل شراب استفاده می‌کند. روشن است که در این فرض موضوع قرارداد نامشروع نبوده بلکه استفاده‌ای که مستاجر نموده نامشروع بوده است اما در مورد روایت اول موضوع قرارداد طرفین از ابتدا منفعت حرام بوده است. (مروی، ۲۳۹)

روایت تحف العقول در خصوص منابع مالی مردم

یکی از روایاتی که فقیهان (یزدی، حاشیه مکاسب، ۲/۱) برای اثبات بطلان قراردادهای دارای موضوع نامشروع از جمله اجاره منفعت حرام به آن استدلال می‌کنند روایت معروف تحف العقول در خصوص معایش الناس است. این روایت را «ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حلبی یا حرانی» صاحب کتاب تحف العقول در این کتاب نقل کرده است. وی این حدیث را مرسلاً از امام صادق (ع) نقل کرده است. این روایت طویل قواعد کلی‌ای در بر دارد که اگر سند آن کامل و تمام باشد می‌توان در ابواب مختلف فقه از جمله قراردادها از آن استفاده کرد. در این روایت راوی از امام صادق (ع) در خصوص منابع مالی مردم (معایش العباد) می‌پرسد که امام جوابی جامع و کامل به او می‌دهند. آنچه که فقیهان برای بطلان اجاره دارای موضوع نامشروع به آن استناد می‌کنند این فقره از روایت است: «كُلُّ أَمْرٍ نُهِیَ عَنْهُ مِنْ جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ مُحْرَمٌ عَلَى الْإِنْسَانِ إِجَارَةٌ نَفْسِهِ فِيهِ أَوْ لَهُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهُ أَوْ لَهُ...» «هر امری که به دلیلی شارع انسان را از انجام آن نهی کرده باشد اجیر شدن انسان برای انجام آن و یا اجیر کردن کسی و یا اجاره دادن و اجاره کردن چیزی به منظور انجام آن عمل، حرام است». این روایت در برخی دیگر از کتب حدیثی و فقهی متأخر نیز آمده است (حر عاملی، ۸۳/۱۷؛ مجلسی، ۴۴/۱۰۰؛ بحرانی، الحقائق الناضرة، ۶۷/۱۸) که تمام آن‌ها به نقل از تحف العقول بوده است و در کتب اربعه این روایت دیده نمی‌شود زیرا این کتاب تا قرن دهم از مجامع علمی دور مانده است اما بیشتر روایات آن در سایر کتب حدیثی نیز آمده است و تنها بخشی از روایات آن منحصر به فرد است. روایات این کتاب بالجمله مرسل هستند بنابراین استدلال به این روایت با مشکل مواجه خواهد بود و باید ابتدا سند آن مورد بررسی قرار بگیرد.

۲. «... فَأَمَّا وَجُوهُ الْحَرَامِ مِنْ وَجُوهِ الْإِجَارَةِ نَظِيرٌ أَنْ يُؤَاجَرَ نَفْسَهُ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ أَكْلُهُ أَوْ شُرْبُهُ أَوْ لِبَسُهُ أَوْ يُؤَاجَرَ نَفْسَهُ فِي صَنْعَةِ ذَلِكَ الشَّيْءِ أَوْ حِفْظِهِ أَوْ لِبَسِهِ أَوْ يُؤَاجَرَ نَفْسَهُ فِي هَذْمِ الْمَسَاجِدِ ضَرَاراً أَوْ قَتْلِ النَّفْسِ بغيرِ حِلٍّ أَوْ حَمْلِ النَّصَاوِيرِ وَالْأَصْنَامِ وَالْمَزَامِيرِ وَالْبِرَابِطِ وَالْخَمْرِ وَالْخَنَازِيرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْدَّمِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ وَجُوهِ الْفَسَادِ الَّذِي كَانَ مُحْرَمًا عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ جِهَةٍ الْإِجَارَةِ فِيهِ وَ كُلِّ أَمْرٍ مَنَهِيَ عَنْهُ مِنْ جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ مُحْرَمٌ عَلَى الْإِنْسَانِ إِجَارَةٌ نَفْسِهِ فِيهِ أَوْ لَهُ أَوْ شَيْءٍ مِنْهُ أَوْ لَهُ...» (مجلسی، ۴۷/۱۰۰)

بررسی در مورد کتاب «تحف العقول» و مؤلف آن نشان می‌دهد که نام مؤلف در میان میراث‌های قدیم از رجال و فهرست شیخ طوسی و فهرست نجاشی و منتجب الدین و معالم العلماء و کتب علامه وجود ندارد^۳ در کتب روایی هم نام مؤلف در سند هیچ روایتی ذکر نشده است. اولین کسی که از مؤلف نام برده، شیخ حسین بحرانی در قرن دهم در کتاب اخلاقی خود «الطریق إلى الله» است که او را از مشایخ شیخ مفید دانسته است. (محدث نوری، ۱۸۷/۱) بعد از این زمان است که مؤلف و کتابش در میان علماء مشهور می‌شود. شیخ حر عاملی نیز در کتاب أمل الآمل و آقا بزرگ طهرانی در الذریعه او را از بزرگان محدثان می‌داند. (حر عاملی، امل الآمل، ۷۴/۲؛ طهرانی، ۴۰۰/۳) صاحب «مستدرک الوسائل» هم با این‌که از کتاب دیگر منسوب به مؤلف به نام «التمحیص» روایتی را نقل می‌کند، اما در مورد مؤلف می‌گوید: «و اینی إلى الآن ما تحققت طبقة صاحب تحف العقول». (محدث نوری، ۱۸۷/۱)

در خصوص سند این روایت نیز اشکالات عمده‌ای وجود دارد که علی‌رغم آن‌چه برخی از فقیهان گفته‌اند و از این روایت تعبیر به «متلقاه بالقبول» نموده‌اند (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۷)، مانع از تمسک به آن می‌شود. اشکال اصلی این روایت مرسله بودن آن است. (خویی، مصباح الفقاهه، ۶/۱؛ منتظری، ۸۹/۱) علاوه بر ارسال، این حدیث تنها در دو کتاب وسائل و حدائق ذکر شده، اما در اکثر جوامع روایی دیده نمی‌شود، چطور می‌شود که حدیثی این قدر مهم باشد اما بزرگان گذشته از این حدیث اطلاع نداشتند. گذشته از این متن این حدیث اضطراب دارد، در حدیث تکرار وجود دارد، تهافت وجود دارد و به بیان دیگر به صورتی است که شخص یقین پیدا می‌کند که این متن، متن یک معصوم نیست چرا که ائمه ما در نهایت فصاحت و بلاغت بوده‌اند. در متن این حدیث نیز مواردی وجود دارد که هیچ‌یک از فقیهان به آن فتوا نداده‌اند مثلاً حکمی که در خصوص منع هر نوع استفاده و فروش پوست حیوانات درنده در این روایت آمده است با سایر روایات و فتاوی‌ای علما که فقط نماز در آن را صحیح نمی‌دانند متعارض است. (خویی، مصباح الفقاهه، ۷/۱) بنابراین در مجموع هرچند این روایت در صورت صحت سند، قواعد کلی و عامی در باب معاملات در بر می‌داشت اما به دلیل اشکالات مطرح شده سند آن از اعتبار لازم برخوردار نبوده و قابل استناد نمی‌باشد.

روایت نبوی «ان الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه»

شیخ انصاری این روایت را که نبوی مشهور نامیده‌اند در ابتدای کتاب مکاسب (انصاری،

^۳ مددی، <http://dorous.ir/farsi/p=58>

۱۳/۱) و به عنوان آخرین روایتی که می‌توان از آن حکم کلی برداشت کرد ذکر می‌کنند. متن روایت این‌گونه است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئاً حَرَّمَ ثَمَنَهُ»، «خداوند هرگاه چیزی را حرام کند عوض و ثمن آن را هم حرام می‌نماید» (المدارقطنی، ۷/۳؛ احسائی، ۱۱۰/۲) استدلال به این بخش از روایت به این صورت است که این جمله در مقام بیان علت برای عدم جواز معامله دارای موضوع نامشروع است و در هرجایی که خداوند چیزی را بر انسان حرام کرده باشد و خودش حق استفاده از آن را شرعاً نداشته باشد نمی‌تواند آن را به دیگری واگذار کند و عوض آن را مورد استفاده قرار دهد چراکه این عوض نیز محکوم به حرمت می‌باشد و این خود کاشف از بطلان عقدی است که دارای موضوعی نامشروع و حرام باشد. برخی از فقیهان این روایت را با این استدلال که کلمه شیء ظهور در اعیان دارد و ثمن هم که در روایت آمده به عوضی که در بیع پرداخت می‌شود اطلاق می‌شود، این روایت را مختص بیع دانسته‌اند (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۷؛ خوبی، مصباح الفقاهه، ۱/۱۹۷) اما آن‌گونه که بیان شد این جمله ظهور در تعلیل دارد و مناط عموم علت است نه خصوص مورد که مربوط به بیع است. کلمه شیء نیز عام است و شامل عین و منفعت هر دو می‌شود علاوه بر این در روایات به عوضی که در مبادله گرفته می‌شود ثمن اطلاق می‌شود و تفاوتی بین بیع و سایر عقود معاوضی وجود ندارد.

مشکل اساسی‌ای که در استدلال به این روایت با آن مواجه هستیم سند روایت است. این روایت در کتب شیعه سند قابل اعتنایی ندارد و ابتدا شیخ طوسی آن را در کتاب خلاف در مقام اسکات مخالفان بیان داشته که دلالت بر قابل اعتماد بودن روایت توسط ایشان ندارد (طوسی، الخلاف، ۱۸۴/۳-۱۸۵-۴۶۶؛ همان، ۶/۹۳) زیرا در کتب فقهی فتوایی شیخ اثری از این روایت دیده نمی‌شود. ابن زهره نیز در مبحث بیع کلاب برای اسکات مخالفانی که قائل به جواز بیع کلاب مطلقاً هستند به این روایت استدلال کرده است. (ابن زهره، ۲۱۳) شیخ مفید که مقدم بر شیخ طوسی و ابن زهره است در کتاب المقنعه خود عبارتی دارد که احتمال دارد مستند ایشان همین روایت بوده باشد. این عبارت به این صورت است: «و بیع المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل به لغير الله و کل محرم من الأشياء و نجس من الأعیان حرام و أكل ثمنه حرام» (شیخ مفید، ۵۸۹) اما این احتمال برای ما کارساز نبوده و مشکل سند روایت را برطرف نمی‌کند. بنابراین این روایت نیز مانند سایر روایاتی که بیان شد به دلیل اشکال سندی نمی‌تواند مورد استناد قرار بگیرد.

اجماع

محقق اصفهانی پس از نقل دیدگاه‌های مطرح شده توسط فقیهان و نقد آن‌ها علی‌رغم قبول صحت سند روایت تحف العقول و تعبیر از آن به «الملتقا بالقبول» (اصفهانی، الاجاره، ۲۴۷) در نهایت با قبول تمام بودن ادله در خصوص قرارداد بیع دارای موضوع نامشروع، برای اثبات این حکم در سایر قراردادها از جمله اجاره به اجماع فقیهان استناد کرده‌اند. (همان، ۲۵۰) این استدلال با این اشکال مواجه است که چنین اجماعی مدرکی و یا حداقلی محتمل المدرک است و از درجه اعتبار ساقط است.

قاعده «حرمت استفاده از مالی که در برابر منفعت حرام پرداخت می‌گردد»

برخی از فقیهان (هاشمی شاهرودی، ۱۰۹/۱) برای اثبات بطلان قرارداد اجاره‌ای که موضوع آن نامشروع باشد به قاعده کلی‌ای که از جمع بین روایات استخراج کرده‌اند استناد می‌کنند. ایشان می‌فرمایند از برخی روایات می‌توان یک قاعده کلی استفاده کرد و با استفاده از آن بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع را اثبات کرد. از سه دسته روایتی که ذکر کرده‌اند دو دسته مورد قبول ما نیز هست اما روایتی از وسائل الشیعه نقل کرده‌اند که استدلال به آن دچار اشکال است؛ این روایت این‌گونه است: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: ... فَلَمَّا أَنْ مَرَّ بِهَا الَّذِي يَبِيعُهَا نَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ خَلْفِهِ - يَا صَاحِبَ الرَّأْيِيَةِ إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شُرْبَهَا - فَقَدْ حَرَّمَ ثَمَنَهَا...» (ابی بصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: ... زمانی که شخصی که قرار بود شراب را به فروش برساند از نزد رسول خدا بیرون رفت حضرت او را صدا زده و فرمودند: ای کسی که ظرف شراب را در دست داری همان خدایی که نوشیدن شراب را حرام کرده است ثمنی که در برابر آن هم دریافت می‌شود را حرام نموده است» (حرعاملی، ۲۲۵/۱۷) در این روایت شخصی می‌خواهد شرابی را که خداوند شربش را حرام کرده است به دیگری بفروشد که پیامبر ندا بر آورد که همان کسی که خمر را بر تو حرام کرده است ثمن آن را هم حرام کرده است. به عقیده این فقیه (هاشمی شاهرودی، ۱۰۹/۱) این بخش از روایت دلالت بر یک حکم کلی دارد که «ان الله اذا حرم منفعة شئ حرم ثمنه». علاوه بر ضعف سند روایت، به نظر می‌رسد هدف پیامبر از این نهی دفع توهم برخی از مسلمین بود که خیال می‌کردند که خداوند فقط شرب خمر را حرام کرده است اما خرید و فروش آن را بی‌اشکال می‌داند و ایشان به این دلیل شخص را از فروش شراب نهی کردند.

بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع با استدلال به سه دسته از روایات

تا به حال ما تمام دلائلی که از جانب فقیهان امامیه و در ابواب مختلف فقهی برای اثبات بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع اقامه شده را مورد نقد و بررسی قرار دادیم و دیدیم که دلائل مطرح شده توسط این فقیهان هرچند می‌تواند بطلان برخی از عقود معین مانند بیع واقع بر اعیان حرام را اثبات کند اما صلاحیت لازم برای اثبات این حکم در تمامی قراردادهای و معاوضات مالی را ندارد در نتیجه باید حکم به صحت و بقای این قسم از قراردادهای در تحت عموم أوفوا بالعقود و سایر ادله صحت و لزوم قراردادهای نمائیم. اما به عقیده ما با استفاده از شیوه جدیدی که هیچ‌یک از فقیهان تاکنون به آن اشاره نکرده‌اند و با جمع‌بندی سه دسته از روایات می‌توانیم به بطلان انواع قراردادهای دارای موضوع نامشروع اعم از بیع و اجاره و صلح و... اطمینان پیدا کنیم. این سه دسته از روایات که در ابواب مختلف فقهی اعم از بیع و اجاره و غیره صادر شده‌اند عبارتند از:

أ: دسته اول: روایات مستفیضه‌ای که دلالت می‌کند بر این که بیع جاریه مغنیه حرام و ثمن آن سحت است. یکی از این روایات توقیع اسحاق بن یعقوب از امام زمان (عج) است. (حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۲۳/۱۷) ^۴ در بخشی از این توقیع آمده است: «ثمن المغنیه سحت» این روایت از حیث سند معتبر است و تنها اشکالی که نسبت به آن مطرح است این است که به دلیل آمدن کلمه ثمن در متن روایت اختصاص به باب بیع دارد و با استفاده از آن نمی‌توان بطلان سایر قراردادهای از جمله اجاره را اثبات کرد که این اشکال نیز صحیح نیست زیرا اگر در بیع که تصور منافع حلال برای چنین جاریه‌ای ممکن است خرید و فروش او حرام باشد در اجاره به منظور غناء به طریق اولی عقد باطل خواهد بود زیرا در این فرض تنها منفعت حرام او موضوع قرارداد بوده و منفعت حلالی برای او متصور نیست.

ب: دسته دوم: روایاتی است که در خصوص کسب جاریه مغنیه وارد شده است. تعداد این روایات زیاد است و بیشتر آن‌ها با مشکل سندی مواجه هستند اما همین که برخی از آن‌ها قابل اعتماد و صحیح باشند مشکل برطرف می‌شود. یکی از این روایات روایت ابوبصیر از امام صادق(ع) است که سند آن صحیح و کامل است زیرا حسین بن سعید که در سند روایت آمده

^۴ وَ فِي كِتَابِ إِكْمَالِ الدِّينِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامِ الْكَلْبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ فِي التَّوْقِيعَاتِ الَّتِي وَرَدَتْ عَلَيْهِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ بِخَطِّ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرَشِدَكَ اللَّهُ - وَ تَبَتَّلَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي إِلَيَّ أَنْ قَالَ - وَ أَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ - فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَ طَهَّرَ - وَ ثَمَنُ الْمُغْنِيَةِ حَرَامٌ.

و از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی (علیهم السلام) به شمار می‌رود هرچند بعد از واقفی شدن علی بن حمزه روایت را از او نقل کرده اما قرائنی وجود دارد که این روایات از کتب او که قبل از واقفی شدن نگاشته شده است نقل شده و فساد عقیده او در این کتب وارد نشده است (مروی، ۲۴۲) متن روایت: «...عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ كَسْبِ الْمُعْتَبَاتِ فَقَالَ: الْبَيْتُ يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ حَرَامٌ وَالَّتِي تُدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهَ بَأْسٍ...» (کلینی، ۱۱۹/۵) در این روایت امام(ع) می‌فرماید مالی که زن آواز خوان از طریق آواز خواندن در مجالس مختلطی که مردان هم حضور دارند به دست می‌آورد حرام است و او نمی‌تواند در آن تصرف کند و این حرمت کسب بدون شک بطلان اجاره در این فرض را به دنبال دارد.

یکی دیگر از این روایات، روایتی است که شیخ طوسی به طریقش از حسین بن سعید نقل کرده است. در این روایت آمده است: «أَجْرُ الْمُغَنِّيَةِ الَّتِي تَرَفُّ الْعَرَائِسَ لَيْسَ بِهَ بَأْسٍ لَيْسَتْ بِالَّتِي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرَّجَالُ» (طوسی، الاستبصار، ۳/۶۲) این روایت نیز از حیث سند صحیح است. در بخش اول روایت امام(ع) اجرتی را که زن برای آواز خواندن در عروسی زنانه دریافت می‌کند با عبارت «الْبَأْسُ» حلال می‌دانند و در مقابل دریافت اجرت در مقابل آواز خواندن در مجالسی که مردان حضور دارند را نفی می‌کنند که این نفی به قرینه مقابله بین این دو جمله استفاده می‌شود که اجرت مطرح شده در قسم دوم روایت حرام است و این حرمت نیز دال بر عدم جواز تصرف و بطلان چنین اجاره‌ای خواهد بود.

ج: دسته سوم: روایاتی که در موارد مختلف دلالت بر تحریم ثمن در برخی از اقسام بیع‌ها و اجرت برخی از انواع اجاره‌ها می‌نمایند. این روایات بذل پول در مقابل منافع حرام را نیز مطرح کرده و به حرمت و سحت بودن آن حکم می‌کند. در یکی از این روایات این‌گونه آمده است: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: السُّحْتُ ثَمَنُ الْمَيْتَةِ وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ مَهْرُ الْبَغِيِّ وَ الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ وَ أَجْرَةُ الْكَاهِنِ.» (طوسی، الخلاف، ۶/۳۶۵) به عقیده برخی از فقیهان سند این روایت و سایر روایاتی که توسط نوفلی و سکونی نقل می‌شود صحیح و معتبر است. (مروی، ۲۴۳) از نظر دلالت نیز در این روایت امام(ع) موارد مختلفی را کنار هم قرار داده‌اند که برخی از آنها مصداق بیع و برخی دیگر مصداق اجاره و... است و در تمام این موارد یک حکم واحد صادر کرده و بیان داشته‌اند عوضی که در برابر شیء حرام، عین حرام، منفعت حرام پرداخت می‌شود چه این عوض در قرارداد بیع یا اجاره یا... گرفته شده باشد سحت و حرام است. از این روایات

استفاده می‌شود که عوضی که در قرارداد دارای موضوع حرام اخذ می‌شود حرام است و انسان حق تصرف در این مال را ندارد و در نتیجه قرارداد باطل خواهد بود. دلیل بطلان قرارداد در این روایات این است که نهی شارع در این موارد به یکی از ارکان معامله تعلق گرفته است و در فرضی که نهی شارع به ذات و ارکان معامله تعلق گرفته باشد موجب بطلان قرارداد خواهد بود.

در مجموع با توجه به این که در هر یک از این سه دسته از روایات که در ابواب مختلف فقهی اعم از اجاره و بیع و سایر قراردادها وارد شده است و نهی ای که توسط ائمه مطرح شده به یکی از ارکان عقد که عوضین باشند تعلق گرفته است بی‌شک موجب بطلان عقد خواهد بود. این حکم اختصاصی به اجاره و بیع نداشته و با توجه به پراکندگی روایات در ابواب مختلف فقهی، به عنوان قاعده عمومی در قراردادهای جریان خواهد داشت.

وضعیت حقوقی قرارداد واگذاری منافع و اعیان حرام به غیر مسلمان

تاکنون ثابت کردیم که قراردادی که بین دو مسلمان واقع می‌شود اگر یکی از عوضین آن از جانب شارع مقدس یا قانون‌گذار اسلامی محکوم به حرمت شده باشد، باطل است. حال باید دید آیا مسلمان می‌تواند مالی را که در اسلام دارای ارزش و احترام و قابل نقل و انتقال نمی‌باشد به غیر مسلمانی که استفاده از آن را مجاز می‌داند واگذار کرده و از عوض آن استفاده کند؟

در خصوص این مسأله فقیهان حکم واحدی بیان نداشته‌اند. ایشان در برخی از مصادیق چون خمر به دلیل برخی از روایات از قبیل «ان الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه» (احسائی، ۳۲۸/۲) که در آن پیامبر از فروش شراب نهی کرده‌اند و این نهی پیامبر اطلاق داشته و شامل فروش آن به اشخاص غیر مسلمان هم می‌شود، قائل به حرمت و بطلان چنین قراردادی شده‌اند. علاوه بر این در خصوص شراب روایات دیگری نیز وجود دارد که از آن استفاده می‌شود که استفاده و خرید و فروش آن مطلقاً مبعوض شارع و حرام است. در بحار الانوار از معصوم (ع) این‌گونه نقل شده: «لَعْنَةُ اللَّهِ شَارِبِ الْخَمْرِ وَعَاصِرِهَا وَسَاقِيَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولِ إِلَيْهَا» (مجلسی، ۱۴۹/۷۶) «خداوند کسی که شراب می‌نوشد، کسی که شراب را تولید می‌کند، حامل شراب و کسی که شراب برای او حمل می‌شود را لعنت کرده است.» این روایت نیز اطلاق داشته و تفاوتی نگذاشته است بین جایی که به مسلمان فروخته شود و یا این که توسط مسلمان به کافر

فروخته شود و هر دو مورد را مبعوض شارع دانسته است. (طباطبایی قمی، ۴/۲۳۳)

اگر خرید و فروش شراب یا هر عین نجس دیگری بین دو نفر کافر انجام شود و ثمن آن به نحوی به دست مسلمانی برسد مانند این که کافری برای ادای دینی که به مسلمانی دارد اقدام به فروش شراب و پرداخت ثمن آن به مسلمان نماید، بسیاری از فقیهان مطابق روایاتی که در این خصوص وجود دارد (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۲/۱۷۱؛ طوسی، التهذیب، ۷/۱۳۷)، فتوا به جواز اخذ آن داده‌اند. (طوسی، المبسوط، ۲/۲۲۳؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ۲/۶۹؛ همو، المختصر النافع، ۱۳۶؛ علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۳/۲۲) اما همین فقیهان در فرضی که کافری اسلام آورده و بخواهد شراب و یا گوشت خوک یا هرآنچه که از دید اسلام حرام است و از گذشته در دست وی باقی مانده است را به کافری بفروشد و با پول آن اقدام به پرداخت بدهی‌های خویش به مسلمانی نماید، حکم به عدم جواز این عمل می‌دهند (حسینی عاملی، ۷۶/۱۵)

به عقیده ما روایاتی که برای اثبات بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع به آن استناد کردیم مطلق هستند و در هیچ‌یک به مسلمان یا غیر مسلمان بودن طرفین قرارداد اشاره‌ای نشده است و هر دو مورد را شامل خواهند بود. روایاتی مانند آنچه در خصوص کسب جاریه مغنیه وارد شده است و یا توقیع شریف از امام زمان (عج) که در آن تعبیر «ثمن المغنیه سحت» به کار رفته است که کلمه ثمن در این روایات مطلق بوده و بر آن چه که غیر مسلمان هم ممکن است در برابر این منفعت پردازد صادق است.

گذشته از این اسلام دینی است جهان شمول که هدف آن کمال مادی و معنوی بشر می‌باشد و کسب درآمد از آن چه که از دید این دین شریف حرام و نامشروع است با مذاق شریعت و هدف آن در تضاد است. مضاف بر این که از دید بسیاری از فقیهان و متکلمان امامی، غیر مسلمانان هم مانند مسلمانان هم چنان که به اصول عقاید تلکیف دارند، به فروع یا احکام شرعی نیز مکلف هستند (محقق حلی، المعتمد، ۲/۴۹۰؛ ابن زهره، ۵۲۹؛ سید مرتضی، ۱۵۴) حتی برخی بر این حکم ادعاء اجماع نموده‌اند. (علامه حلی، منتهی المطلب، ۲/۱۸۸) بنابراین حکم حرمت استفاده از این موارد شامل کفار نیز خواهد بود و از این حیث تفاوتی بین ایشان و مسلمانان که در بخش اول بطلان چنین قراردادی را در ارتباط با ایشان اثبات کردیم وجود نخواهد داشت. علاوه بر این، این عمل خود نوعی اعانه بر اثم و عدوان خواهد بود که در روایات و کتب فقهی مذموم دانسته شده است. (خواجه‌نوی، ۲/۴۲۵) حتی در صورتی که قائل

به صحت چنین قراردادی باشیم بازهم اکل عوض آن برای شخص مسلمان خالی از شبهه نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

هرچند در فقه امامیه مبحث خاصی به بررسی وضعیت حقوقی قراردادهای دارای موضوع نامشروع اختصاص داده نشده است اما در ابواب مختلفی از مکاسب محرمه و بحث شرایط منفعت در بحث اجاره فقیهان به بررسی وضع چنین قراردادی پرداخته‌اند و دیدگاه‌های مختلفی در این خصوص ارائه داده‌اند. برخی قائل به صحت قرارداد در عین حرمت عمل نامشروع به دلیل عدم بطلان معاملات بواسطه نهی شارع شده و برخی از این فقیهان بطلان چنین قراردادی را بر اساس قاعده کلی در معاوضات دانسته و برای این امر به ملک نبودن منفعت حرام، فقدان مالیت آن، عدم وجود قدرت بر تسلیم، لزوم تناقض در شریعت، سلب احترام مال حرام توسط شارع و نبود سلطنت بر تصرف در موضوع نامشروع استناد کرده‌اند. در این مقاله ما با بررسی تمامی این دیدگاه‌ها به این نتیجه رسیدیم که هیچ‌یک از آن‌ها صحیح نیست و با اشکالاتی مواجه است.

گروه دیگری از فقیهان پس از ناتمام دیدن استدلال‌های گروه اول برای بطلان قرارداد دارای موضوع نامشروع به برخی از آیات قرآن از جمله «لا تاكلوا أموالكم بینكم بالباطل» و «ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان» و روایاتی از جمله روایت جابر یا صابر از امام صادق(ع)، روایت تحف العقول در خصوص منابع مالی مردم، روایت نبوی «إن الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه» استناد کرده‌اند که هر یک از این استدلال‌ها با مشکل مواجه می‌باشد. برخی نیز با استفاده از برخی روایات به تأسیس قاعده پرداخته و مطابق آن بطلان چنین قراردادی را اعلام کرده‌اند. ما نیز در این مقاله با جمع‌بندی سه دسته از روایات معصومان(ع) که در برخی در خصوص بیع، برخی در مورد اجاره و برخی دیگر که در مورد تمام عقود اعم از اجاره و بیع، وارد شده بود به این نتیجه رسیدیم که از دید معصومان(ع) عوضی که شخص در برابر عین یا منفعت حرام دریافت می‌کند یا به عبارت دیگر عوض قراردادی که موضوع آن نامشروع است، سحت و حرام است و در نتیجه تصرف در آن جایز نبوده و این امر دلالت بر بطلان چنین قراردادی در دید ایشان دارد چرا که از دید ایشان امور نامشروع صلاحیت موضوع و عوض واقع شدن در قراردادها را ندارند. از این حیث بین قراردادهایی که دوطرف آن مسلمان بوده یا یکی از

ایشان مسلمان و دیگری کافر باشد وجود ندارد و این حکم در هر دو صورت جاری است.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن زهره، حمزة بن علی، *غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع*، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ اول ۱۴۱۷ق.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، *المهذب البارع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۷ق.
- احسائی، ابن ابی جمهور، *عوالي اللئالی العزیزیه*، قم، دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول ۱۴۰۵ق.
- اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة والبرهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۴۰۳ق.
- اشتهاردی، علی پناه، *مدارك العروة*، تهران، دار الأسوة، چاپ اول ۱۴۱۷ق.
- اصفهانى، محمد حسین، *الإجارة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ دوم ۱۴۰۹ق.
- اصفهانى، ابو الحسن، *وسيلة النجاة*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم ۱۴۲۲ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، *کتاب المکاسب*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول ۱۴۱۵ق.
- ایروانی، علی بن عبد الحسین، *حاشیة المکاسب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۶ق.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *حاشیة المکاسب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۶ق.
- آقا بزرگ طهرانی، محمد حسن، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، دار الاضواء، چاپ سوم، بی تا.
- آل عصفور، حسین بن محمد، *الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع*، قم، مجمع البحوث العلمیة، چاپ اول بی تا.
- بجنوردی، حسن، *القواعد الفقهیة*، قم، نشر الهادی، چاپ اول ۱۴۱۹ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد، *الحقائق الناضرة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۴۰۵ق.
- بهوتی، منصور بن یونس، *کشاف القناع*، تحقیق: أبو عبد الله محمد حسن محمد حسن إسماعیل الشافعی، منشورات محمد علی بیضون، لبنان، دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸ق.
- بیهقی نیشابوری کیدری، محمد بن حسین، *إصباح الشیعة بمصباح الشریعة*، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ اول ۱۴۱۶ق.

تبریزی، جواد بن علی، *إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.

ترحینی، محمد حسن، *الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية*، قم، دار الفقه، چاپ چهارم، ۱۴۲۷ ق.
حائری، علی، *الشرح الصغير في شرح مختصر النافع*، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.

حائری، سید کاظم حسینی، *فقه العقود*، قم، مجمع اندیشه اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.
حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشيعة*، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
_____، *أمل الآمل*، بی جا، بی تا.

حسینی، هاشم معروف، *نظریة العقد في الفقه الجعفري*، بیروت - لبنان، منشورات مکتبه هاشم، چاپ اول، بی تا.

حسینی روحانی، سید صادق، *فقه الصادق (ع)*، قم، دار الكتاب - مدرسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد، *مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

حکیم، سید محسن طباطبایی، *مستمسک العروة الوثقی*، قم، مؤسسه دار التفسیر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
خمینی، روح الله، *تحریر الوسيلة*، قم - ایران، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی تا.
خواجهی، اسماعیل، *الرسائل الفقهية*، قم - ایران، دار الكتاب الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
خوانساری، احمد، *جامع المدارك في شرح مختصر النافع*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

خویی، ابو القاسم، *المستند في شرح العروة الوثقی*، بی جا، بی جا، بی تا.
_____، *موسوعة الإمام الخوئي*، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
_____، *مصباح الفقاهة (المکاسب)*، بی جا، بی جا، بی تا.

دارقطنی، علی بن عمر، *سنن الدارقطني*، تعلیق و تخریج: مجدي بن منصور سيد الشوري، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.

رشتی، میرزا حبیب الله، *كتاب الاجارة*، بی تا، چاپ اول، ۱۳۱۱ ق.

سابق، سید، *فقه السنة*، بیروت - لبنان، دار الكتاب العربي - الطبعة الاولى، ۱۳۹۱ ق.
سبحانی، جعفر، *المواهب في تحرير أحكام المكاسب*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق.

شهید اول محمد بن مکی، *اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية*، بیروت، الدار الإسلامية، چاپ اول

١٤١٠ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، *مسالك الأفهام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول ١٤١٣ ق.
شهیدی، مهدی، *حقوق مدنی، تشکیل قراردادها و تعهدات*، تهران، مجمع علمی فرهنگی مجلد، چاپ
ششم، ١٣٨٦.

شیرازی، قدرت الله، انصاری و پژوهشگران، *موسوعة أحكام الأطفال وأدلتها*، قم، مرکز فقهی ائمه
اطهار(ع)، چاپ اول ١٤٢٩ ق.

شیرازی، سید محمد، *الفقه*، بیروت- لبنان، دار احیاء تراث العربی، بی چا، بی تا.

طاهری، حبیب الله، *حقوق مدنی*، قم - ایران، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ دوم،
١٤١٨ق.

طباطبایی، علی بن محمد، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول ١٤١٨ق.

طباطبایی قمی، سید تقی، *الدلائل فی شرح منتخب المسائل*، قم، کتابفروشی محلاتی، چاپ اول
١٤٢٣ق.

طبرسی، فضل بن حسن، *المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف*، مشهد، چاپ اول ١٤١٠ ق.

طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول
١٤٠٧ ق.

_____، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تهران، المكتبة المرتضوية، چاپ سوم، ١٣٨٧ ق.

_____، *الاستبصار*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول ١٣٩٠ ق.

_____، *تهذیب الأحكام*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.

علم الهدی، علی بن حسین، *الرسائل*، قم، دارالقرآن الکریم، بی چا، ١٤٠٥ق.

علامه حلّی، حسن بن یوسف، *تذکرة الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول ١٤١٤ ق

_____، *تحریر الأحكام الشرعية*، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ اول ١٤٢٠ق.

_____، *منتهی المطالب*، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ١٤١٣ ق.

فاضل آبی، حسن بن ابی طالب، *کشف الرموز*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ١٤١٧ ق.

فقعانی، علی بن محمد، *الدر المنصور*، قم، مکتبه امام العصر(عج)، چاپ اول ١٤١٨ ق.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *مفاتیح الشرائع*، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،
بی تا.

قمی، علی بن محمد، *جامع الخلاف و الوفاق*، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام، چاپ اول
١٤٢١ ق.

کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، *شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامة ابن المطهر*، مؤسسه کاشف

الغطاء، ۱۴۲۰ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، **الكافي**، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
مازندرانی، علی اکبر سیفی، **مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهية الأساسية**، قم، دفتر انتشارات اسلامی
جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۴۲۵ ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **بحار الأنوار**، بیروت، مؤسسة الطبع و النشر، چاپ اول ۱۴۱۰ ق.
محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، **کفایة الأحكام**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به
جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۴۲۳ ق.

محقق کرکی، علی بن حسین، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، قم - ایران، مؤسسه آل البيت، چاپ
دوم، ۱۴۱۴ ق.

مفید، محمد بن محمد، **المقنعة**، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول ۱۴۱۳ ق.
محقق حلّی، جعفر بن حسن، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، قم، مؤسسه اسماعیلیان،
۱۴۰۸ ق.

_____، **المختصر النافع فی فقه الإمامية**، قم، المطبوعات الدینیة، چاپ چهارم،
۱۴۱۸ هـ ق.

_____، **المعتبر فی شرح المختصر**، قم، مؤسسه سید الشهداء، بی‌چاپ، ۱۳۶۴ ق.
مروی، جواد، **تقریرات درس خارج فقه**، بحث اجاره، قم، ۱۳۸۶.
مصطفوی، سید محمد کاظم، **مئة قاعدة فقهية**، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ
چهارم، ۱۴۲۱ ق.

منتظری، حسین علی، **دراسات فی مکاسب المحرمة**، قم، نشر تفکر، چاپ اول ۱۴۱۵ ق.
نائینی، محمد حسین، **مئیة الطالب فی حاشیة مکاسب**، تهران، المكتبة المحمدية، چاپ اول ۱۳۷۳ ق.
نراقی، احمد بن محمد مهدی، **مستند الشیعة فی أحكام الشریعة**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام،
چاپ اول ۱۴۱۵ ق.

نوری، حسین بن محمد تقی، **خاتمة المستدرک**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول ۱۴۱۷ ق.
هاشمی شاهرودی، سید محمود، **کتاب الاجاره**، قم - ایران، مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی،
چاپ اول ۱۴۳۳ ق.

یزدی، محمد کاظم بن عبد العزیز، **العروة الوثقی**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم،
۱۴۰۹ ق.

_____، **حاشیة مکاسب**، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.